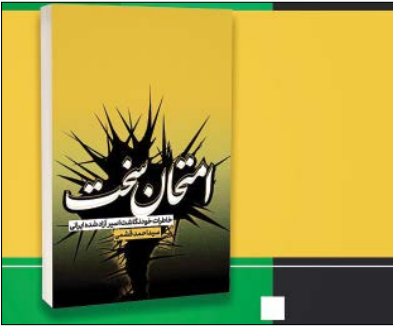


زاویه دید

برشی از کتاب «امتحان سخت»

صدای سوت که بلند می‌شد



در این ستون بخشی از خاطرات سید احمد قشمی را می‌خوانید؛ یکی از برنامه‌های ازپیش تعیین شده درمدت آزادباش، دیدار نمایندگان آسایشگاه‌ها با حاج‌آقا ابوترابی بود که باید بلافاصله خودمان را برای کسب استفاده از محضرشان به ایشان می‌رساندیم. طبق معمول، حاج‌آقا از احادیث ائمه معصومین و آیات قرآن برای ما سخن می‌گفتند. ۱۴ نفر، از ۱۴ آسایشگاه، مطالبه و مواظط ایشان را با گوش دل می‌شنیدند و در آسایشگاه به هم بندی های خود منتقل می‌کردند. البته تشکیل جلسات و نشست‌ها با ایشان به این سادگی‌ها هم برگزار نمی‌شد؛ حواشی زیادی داشت؛ مثلاً به‌هیچ‌وجه نمی‌بایست محوریت حاج‌آقا ابوترابی در اردوگاه برای عراقی‌ها مشخص می‌شد؛ بنابراین در موقع استفاده از درس و بحث ایشان باید یک نفر نگهبان مواظب گوازش می‌شود؛ به همین دلیل، مبادا عراقی‌ها جمع بچه‌ها به‌خصوص نمایندگان آسایشگاه‌های دیگر را در کنار حاج‌آقا بیندند. به‌خصوص که دشمن حتی از تجمع بیش از دو یا سه نفر جلوگیری و به‌شدت با آنها برخورد می‌کرد؛ چه برسد به این که يك جلسه ۱۵ نفری، آن هم در کنار کسی که حساسیت بسیار زیادی رویش داشتند، دورهم باشند، مای دانستیم همه حرکات و سکنات ایشان گزارش می‌شود؛ به همین دلیل، نگهبان موقع سر رسیدن عراقی‌ها، با علامت قرمز یا يك کلمه رمزی، که از قبل بین بچه‌ها هماهنگ و اطلاع‌رسانی شده بود، هشدار می‌داد.

به‌محض اطلاع از حضور عراقی‌ها، در چشم به‌هم‌زدنی باید بلافاصله بچه‌ها از اطراف حاج‌آقا بخش و پلا می‌شدند. ایشان هم به‌خاطر این که عراقی‌ها متوجه چیزی نشوند، پیراهن باره‌شده خود را در دست می‌گرفت و مشغول دوختن آن شده یا مشغول کاری می‌شد. گاهی رفت‌وآمد عراقی‌ها آن قدر زیاد می‌شد که يك جلسه چند دقیقه‌ای با حاج‌آقا زمان زیادی طول می‌کشید. گاهی هم با ناتمام ماندن وعظ و بحث ایشان کلاس تعطیل می‌شد و بدون این که چیزی عاید ما شود فریاد عراقی‌ها بلند می‌شد. کابل‌هایشان که بلند می‌شد بچه‌ها حساب کار دست‌شان می‌آمد و بر می‌گشتند به آسایشگاه‌های خود. وای به حال کسانی که جزو نفرات آخر بودند. فقط چند ثانیه تأخیر بهانه‌ای می‌شد برای عقده‌گشایی مأموران خشنی مثل مقدار و ندیر و به‌خصوص مشعل و سربازان کابل به‌دستی که نمی‌شد روزی را بدون شکنجه سپری کنند. در هر صورت، از این موارد بسیار اتفاق می‌افتاد و ما هم به‌ناچار از محضر حاج‌آقا ابوترابی دست خالی برمی‌گشتیم.

کسانی هم بودند که یک‌دفعه در بین صحبت‌های حاج‌آقا نزد ایشان می‌آمدند. گاهی پیرمردی یا اسیر کم‌سن‌وسالی، برای این‌که خوابش را برای حاج‌آقا تعریف کند یا دردلدی داشته باشد، نزد حاج‌آقا می‌آمد و حاج‌آقا هم به‌تمام‌قد جلوی پای آن فرد بلند می‌شد و به‌همان چهره زیبا و متینم تمام وجودش گوش می‌شد. انگار نه‌انگار که ما نمایندگان ۲۰۰۰ اسیر، برای چه منظوری خدمت ایشان هستیم. ممکن بود در یک جلسه، چند نفر افراد مشابه با سوآلات گوناگون خدمت ایشان برسند. ما هم ساکت می‌نشستیم و زبان اعتراض ما در مواجهه با اخلاق خدایی حاج‌آقا ابوترابی بسته می‌شد. دیگر جای اعتراض باقی نمی‌ماند. چند کلامی که از فرمایشات ایشان می‌شنیدیم، مهلت به پایان می‌رسید و یا به‌صدا درآمدن سوت عراقی‌ها سراز یا درازتر برمی‌گشتیم؛ در حالی که بچه‌های آسایشگاه همه منتظرمان بودند تا صحبت‌های جدید حاج‌آقا را برای آنها ببریم.

بالاخره صبرمان تمام شد و زبان به اعتراض باز کردیم که هر کدام از ما نماینده قریب ۱۵۰ نفر هستیم؛ باید به ما توجه بیشتر شود. ایشان با همان آرامش خاطر و چهره متینم فرمود: «جزء را نباید فدای کل کنیم. کل جامعه بسیار مهمه، لیکن تک‌تک این افرادند که جامعه رو می‌سازند. برابر توصیه‌ها و سفارش‌های دینی و اسلامی، هم کل جامعه مهم است و هم فرد فرد آنها. غفلت از هر کدام باعث خسران و زیان است. این عزیزان، اگه از پیش بنده که با امید بسیار می‌آیند، دست خالی و ناراحت برگردند جبران اون مشکل است و من نمی‌تونم در محضر خداوند پاسخگو باشم. از طرفی، خود من از این فرصت گرانبها محروم می‌شم؛ از طرف دیگر، بنده اطمینان دارم شما مطالب بسیاری دارید که می‌تونید به دیگران منتقل کنید...». خود ایشان، به شهادت همه اسرا، آن قدر زیبا و دلنشین عمل می‌کرد که گاهی از ذهن ما خطور می‌کرد که شاید به ایشان الهاماتی می‌شود.

خبر

کتاب «جنگ جنگ تا نابودی» خاطرات ارتشبد نزار الخزرجی فرمانده سپاه اول ورئیس ستاد مشترک ارتش عراق در زمان جنگ با ایران، به‌تازگی با ترجمه فاطمه تشکری جهرمی توسط انتشارات شهید کاظمی منتشر و راهی بازار نشر شده‌است. این‌کتاب دومین‌عنوان از مجموعه «جمهوری وحشت» است که این‌ناشر در آن، کتاب‌های نویسندگان عرب و غیرعرب را درباره عراق زمان صدام و

انتشار

خاطرات فرمانده سپاه اول

عراق

همه جای دنیا وقتی می‌خواهند گونه‌های سینمایی را دسته‌بندی کنند، در زیرگروه ژانر تریلر، آثار دلهره‌آور و حادثه‌ای به فیلم‌هایی با موضوع زندان می‌پردازند. این فیلم‌ها به موضوع زندان، درگیری میان زندان‌بانان، روابط میان زندانیان و به‌خصوص دغدغه‌

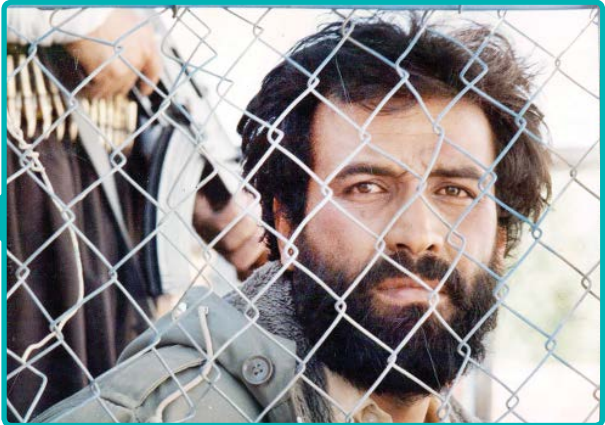


آرش شفاعی

دیرگروه فرهنگ و هنر

الته در میان آثار سینمایی جهان و ایران نمونه‌هایی از این گونه فیلم‌ها بسیار است. در سینمای جهان اگر بخواهیم مثال بزنیم، می‌توان به آثار ماندگاری مانند «قطار افسارگسیخته»، «حفره»، «فرار بزرگ»، «بازداشتگاه شماره ۱۷»، «پرنده‌باز آلکاتراز»، «مسیر سبز» و «راه‌رفتن مرد مرده» اشاره کرد و البته مشهورترین و خاطره‌انگیزترین فیلم در این ژانر «پایپون» است که بازی استیو مک‌کوئین و داستین هافمن و سرانجام تلخ‌وشیرین این دو شخصیت در این فیلم، به خاطر فیلم‌بازان حرفه‌ای مانده است. در سینمای ایران نیز شاهد فیلم‌هایی از این گونه بوده‌ایم که دو فیلم «جرم» و «اعتراض» مسعود کیمیایی با دیالوگ‌های ویژه این کارگردان مؤلف بیشتر از هر فیلم دیگری به ذهن می‌آید؛ اما در این ژانر شاهد ظهور گونه‌ای ویژه هستیم که به بیان ماجراهایی می‌پردازند که در فضای زندان‌ها و اردوگاه‌های دشمن می‌گذرد. تفاوت عمده این فیلم‌ها با آثار معمول در سینمای زندان، تفاوت شخصیت‌هایی است که در زندان گرفتار آمده‌اند. اگر در فیلم‌های معمول زندان، زندانی‌ها آدم‌هایی خالفاکار و نادرستند، زندانیانی که به اسارت دشمن

زندان دوله‌تو



مردی شبیه باران

سعید سهیلی در تئاتر و فیلمسازی مشهد، چهره شناخته‌شده‌ای بود اما او با ساختن «مردی شبیه باران» در سال ۱۳۷۵ خود را در قامت یک سینماگر حرفه‌ای مطرح کرد و فیلمش به‌عنوان یک فیلم اول، استانداردهای قابل توجهی داشت؛ به‌خصوص این‌که ابوالفضل پورعرب در نقش منصور قاسمی یکی از فرماندهان برون مرزی سپاه که در جریان عملیات اسیر شده است، در این فیلم یکی از مهم‌ترین و موثرترین بازی‌های خود را ارائه داده است. بازی پورعرب در نقش فرمانده اسیری که عراقی‌ها در به‌ردنبال شناسایی وتخلیه اطلاعات و هستند تلاش او برای حفظ اسرار نظامی، پیچیدگی‌های خاصی دارد که او توانسته است این نقش را به‌خوبی ایفا کند. امتیاز دیگر این فیلم، موسیقی متن آن است که ساخته بابک بیات بود. این‌چهره بزرگ و موثر موسیقی امروز ایران برای ساخت موسیقی این فیلم و فیلم شبیه خورشید در آن سال سیمیر غ بلورین گرفت.

دوران دفاع مقدس ایران منتشر می‌کند. مدیران انتشارات شهید کاظمی می‌گویند هدف از انتشار این مجموعه، شناخت حکومت صدام از ابعاد مختلف است؛ از همین رو در این کتاب‌ها شناخت جنبه‌های مختلف این رژیم مدنظر است. کتاب جنگ جنگ تا نابودی که پرده از برخی اسرار جنگ ایران و عراق برمی‌دارد، دربرگیرنده مصاحبه‌های غسان شریل، روزنامه‌نگار عرب با نزار الخزرجی است که

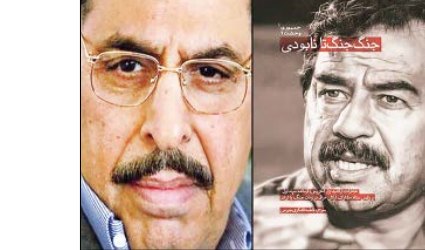
درآمده‌اند، انسان‌هایی ارزش‌مدار، مقاوم و دارای ویژگی‌های مثبتی هستند که مورد اقبال و توجه مخاطبان قرار دارند و مخاطب، آنان را نه انسان‌هایی زندانی بلکه قهرمانانی در بند می‌بینند. البته این را هم باید اضافه کنیم که نسبت میان فیلم‌های مرتبط با آزادگان به نسبت مجموع فیلم‌های تولیدشده در گونه دفاع مقدس، اندک است. این درحالی است که حداقل در حوزه ادبیات دفاع مقدس، مجموعه‌ای گرانسنگ از خاطرات رزمندگان گردآوری و منتشر شده است که بسیاری از آنان پتانسیل لازم را برای تبدیل‌شدن به فیلم‌هایی ماندگار دارند و متأسفانه سینمای ایران نتوانسته است از ظرفیت دراماتیک داستان‌های دوران اسارت رزمندگان، به‌خوبی بهره‌مند شود. برای این امر می‌توان دلایلی هم برشمرد. احتمالاً یکی از مهم‌ترین این دلایل، هراس از لوکیشن تکراری و محدودیت محیط اردوگاه‌های اسرای جنگی باشد، اما مروری بر فیلم‌های درخشان زیرگونه فیلم‌های زندان و اسارت نشان می‌دهد اگر قصه دارای ظرفیت‌های لازم و قابل اتکا باشد و کارگردان کار خود را بلد باشد، این هراس دلیل ندارد. نکته دیگر هم این است که به نظر می‌رسد برای بسیاری از سینماگران ایرانی سینمای دفاع مقدس با توپ و تفنگ و ژانر سینمای جنگی تعریف شده است، به همین دلیل فیلم‌هایی که در یک اردوگاه و بین چند اسیر جنگی می‌گذرد، کشش زیادی برایشان نداشته باشد. این دغدغه، با مروری بر چند فیلم موفق سینمای ایران درباره اسرای جنگی که از ظرفیت ژانرهای دیگر مانند کمدی، ملودرام و جاسوسی استفاده کرده‌اند، برطرف می‌شود و اگر سینماگران بتوانند از این ظرفیت‌ها استفاده کنند، ساخت فیلم‌های جذاب در این موضوع هم در دسترس است. با این اشاره مروری می‌کنیم بر فیلم‌هایی که در طول سال‌های اخیر با موضوع اسرای ایرانی ساخته شده‌اند.

این فیلم که سال ۱۳۶۳ ساخته شده، از نخستین فیلم‌هایی است که به موضوع اسرای ایرانی می‌پردازد و ویژگی خاص آن در میان آثار تولیدشده در این حوزه این است به اسرایی می‌پردازد که به دست گروه‌های تجزیه‌طلب در درگیری‌های کردستان اسیر شده‌اند. این فیلم به اسارت گروهی از نیروهای جهاد سازندگی در اوایل انقلاب به دست اعضای گروهک حزب دموکرات کردستان ایران می‌پردازد. این افراد پس از دستگیری و شکنجه به دست اعضای این گروه به زندان «دوله‌تو» منتقل می‌شوند. این نیروها که به‌شدت به انقلاب معتقدند می‌توانند حتی یک درجه را ضد انقلابی را با خود همراه کنند و سرانجام گروهک یادشده، مجبور به فرار از منطقه می‌شود اما سرانجام زندانیان انقلابی رهایی نیست چراکه جنگنده‌های ارتش در یک جنایت تاریخی زندان دوله‌تو را بمباران و زندانیان را قتل عام کنند. این فیلم که براساس یک رویداد واقعی ساخته شده است، محصول سال ۱۳۶۳ به کارگردانی ونویسندگی رحیم رحیمی پوراست. موسیقی متن این فیلم کار کامبیز روشن‌روان است که در سومین دوره جشنواره فیلم فجر سیمیرغ بلورین بهترین موسیقی متن را برای او به همراه آورد. عبدالرضا اکبری، علی امیدوار، امین خرم‌دل و احمدرضا درویش از جمله بازیگران این فیلم هستند که اگرچه در دهه ۶۰ و ۷۰ به دلیل پخش چندین باره از صداوسیما در ذهن مخاطبان مانده بود، امروز ارزش تاریخی آن بیشتر از ارزش هنری آن است.



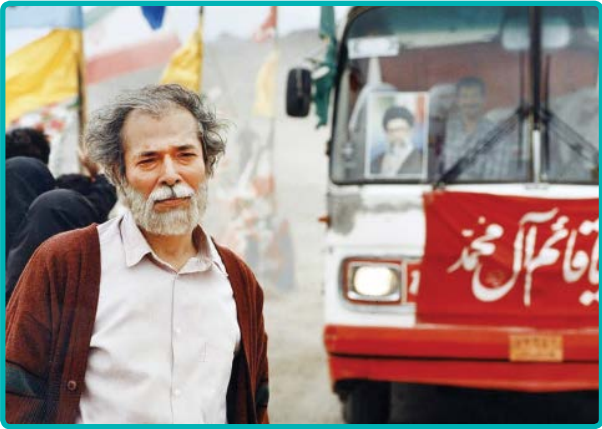
پیرواز اردوگاه

یک سرگرد خلبان ایرانی که اطلاعات مهمی دارد، به دست نظامیان عراقی اسیر می‌شود. عراقی‌ها او را به زندان اسرای عادی منتقل می‌کنند. این افسر عالی‌رتبه سعی می‌کند با همکاری دیگر اسرا از اردوگاه عراقی‌ها فرار کند اما غافل از این که این نقشه فرار از سوی خود عراقی‌ها طرح ریزی شده است. این داستان فیلم «پیرواز اردوگاه» به کارگردانی حسن کاربخش و بازی جمشید هاشم‌پور است. یک فیلم که باید بیشتر آن را در دسته فیلم‌های اکشن قرار داد. داستانی سرشار از پلان‌های موتورسواری، هنرهای رزمی و در زمره فیلم‌های جنگی متداول دهه ۷۰ است که یک افسر ایرانی، یک گردان عراقی را با دست خالی تار و مار می‌کرد. این فیلم به نویسندگی سیدمحمدرضا عالی‌پیام و بازی میرمحمد تجدد، مجید میرزاییان، علی نظری، علیرضا عالی پیام، علی توکلی، فریدون مالکی، احمد صافی، احمد، میرفریعی و سیروس صابردر زمان خود فیلم نسبتاً موفقی بود اما خیلی زود از ذهن هافراموش شد.



چرا فیلم‌های اندکی درباره

اسارت در



بوی پیراهن یوسف

احتمالاً هروقت نامی از فیلم‌های دفاع مقدس درخصوص آزادگان به زبان می‌آید، اولین و مهم‌ترین فیلمی که به ذهن می‌رسد، «بوی پیراهن یوسف» ساخته ابراهیم حاتمی‌کیاست. دایه غفور (علی نصیریان) با وجود همه مدارکی که ثابت می‌کند پسرش یوسف در جنگ شهید شده، هنوز هم فکر می‌کند او زنده است. از سوی دیگر شیرین (نیکی کریمی) هم چشم‌انتظار باردارش خسرو است. دایه غفور لجوجانه نمی‌خواهد شهادت پسرش را بآور کند و معتقد است او هنوز زنده است. تا این‌که سرانجام آزادگان به کشور بازمی‌گردند اما در پایان داستان مشخص می‌شود یوسف زنده است و شیرین، خسرو خود را از دست داده است. فصل‌های مهمی از فیلم به ورود آزادگان به میهن اختصاص دارد که به پرسش‌های تماشاگران و افراد منتظر پاسخ می‌دهد. موسیقی به‌یادماندنی مجید انتظامی از امتیازات این فیلم است که علاوه بر «از کرخه تا راین» در این فیلم هم با او همکاری کرده است.

نکته جالب درباره این فیلم، بازی خود حاتمی‌کیا در یکی از سکانس‌های فیلم است. علی نصیریان در این فیلم یکی از بازی‌های به یادماندنی‌اش را انجام داده است. عجیب این است که داوران جشنواره فیلم فجر، حمیدرضا تاج‌دولتی، بازیگر نقش یوسف را که حضور کوتاهی در بخش‌های پایانی فیلم داشت نامزد دریافت بهترین بازیگر نقش مکمل مرد کردند و بر بازی ماندگار و زیبایی علی نصیریان چشم بستند.

چون در روزهای نخستین جنگ بودیم این اردوگاه هنوز آماده نبود و شرایط بسیار سختی را می‌گذراندیم.

گاهی پیش می‌آمد که هر روز با کابل و چوب اسرا را مورد ضرب و شتم قرار می‌دادند. البته در رماده هفته‌ای یک‌بار کتک خوردن کلی همه اسرا را داشتیم. به دلایل مختلف اسرا را مورد آزار قرار می‌دادند زیرا اسرا خواسته‌های آنها را عملی نمی‌کردند. به نماز جماعت خواندن ما حساس بودند حتی زمانی که یکی از فرماندهان با نیروهای برترشان برای سخنرانی می‌آمد وقتی بچه‌ها یا شنیدن نام امام تکبیر می‌گفتند یا صلوات می‌فرستادند همه را کتک می‌زدند.

خاطرم هست در اولین سال اسارتم همزمان با محرم با سایر اسرا مشغول عزاداری بودیم که نیروهای عراقی ریختند و به‌شدت همه را کتک زدند ۳۰۰ نفر به حدی زخمی شدند که وقتی از صلیب سرخ آمده بودند این افراد را نشان ندادند. دلیل‌شان هم این بود که چرا برای حسین عزاداری می‌کنید؟ حسین از ما بود، خلاف کرد و او را کشتیم.

روزهای نخست اسارت از هر فردی می‌خواستند اگر حرفه یا کاری را بلد است بگوید. یک روز همه را جمع کردند و پرسیدند چه کسانی آشپزی بلد هستند؟ چند نفر از بچه‌ها که اصلاً بلد نبودند ایستادند. فکر کردم اگر این افراد وارد آشپزخانه شوند لو می‌روند بنابراین من نیز سریع بلند شدم. البته اطلاعات ناقصی هم در زمینه آشپزی داشتم و این بود که حدود دوسال و نیم مسئول آشپزخانه اردوگاه رماده بودم.